از دمکراسی دروغین به ایرانخواهی قلب

رامین کامران



این مطلب مدتی در ذهنم قل میخورد و مترصد فرصتی برای بیانش بودم. یک بار هم در سخن روز اشاره ای بدان کردم که متأسفانه وافی به مقصود نبود.

نشانه ها و اشاره هایی این طرف و آن طرف میدیدم و یکی از دوستان هم که در ایران مسئله را از نزدیک تعقیب میکند، به اصرار توجه من را به موضوع جلب کرده بود و اصرار داشت که باید بدان بپردازم. ولی نه آن دانه چینی ذهن و نه این تأکید، برای نوشتن کافی نبود. باید جمع اطلاعاتی که در عین خویشاوندی، پراکنده بود یا به عبارت دقیقتر، در مجموعه ای واحد تحلیل نرفته بود، گرد هم میامد و منتظم میشد. مثل تصاویری که در بخش سرگرمی های مجلات هفتگی چاپ میکردند، اشکال در هم و بر همی که قرار بود در میان آنها مثلاً تصویر زرافه را پیدا کنید. بالاخره در مجموعه ای هم که من پیش چشم داشتم، عکس زرافه پیدا شد. مقال حاضر توصیف این این جانور است، با ارجاع به تصویر برادرش که برای همه آشناست. نخندید، توجه به جمهوری اسلامی هیچگاه خیلی از ذوق جانورشناسی خالی نبوده است…

مشکل اصلی نظام اسلامی، از روز اول جلب حمایت مردم بود. نه اینکه همیشه از این بابت دست خالی بوده. در ابتدا طرفداران پرشمار داشت، ولی نه در حد آن رفراندم کذایی که برای مخالفت بیش از نیم درصد جا نگذاشته بود. چیزی که محرز است، روز به روز از شمار کسانی که به هر نوعی با آن همراهی نشان میدادند، کم شد تا رسیدیم به اینجایی که هستیم و واقعاً به سختی میتوان صحبت از محبوبیت نظام در بین ملت کرد. باید راهی برای جلب مردم به سوی حکومت اسلامی پیدا میشد، ولی با در نظر گرفتن ماهیت حکومت که بر هیچکس پوشیده نبود. چنین کاری ممکن نبود، پس باید این ماهیت استتار میشد. باید مردم با فریب خوردن در باب آنچه که طالبش بودند و در جمهوری اسلامی از دسترسشان به دور بود، به راه طرفداری غیرمستقیم

از نظام کشیده میشدند.

اول کسانی که راه استتار را پیدا کردند، اصلاح طلبان بودند که از هیچ بابت با دیگر اسلامگرایان تفاوتی نداشتند، جز اینکه آماد همکاری با غرب بودند و شاهدیم که از این همراهی، تا به امروز روز، بیشترین بهره را برده اند. توصیف شگرد آنان، حاجت به طول و تفصیل ندارد، چون بعد از گذشت بیش از بیست سال از رأی آوردن خاتمی، برای همه روشن شده. حتی اگر همه، شدت موج تبلیغاتی را که با سؤاستفاده از استیصال مردم و بر اساس یک مشت مضامین اخذ شده از چند ترجمه در بار لیبرالیسم و مقالاتی در حد کلک و آدینه، بالا گرفت، به یاد نداشته باشند. اینها مردم را با وعد آزادی و دمکراسی فریفتند و بسیار هم موفق عمل کردند. از انحصار بیانی که خاص خودی ها بود، سود بردند و گفتاری مبهم در میان نهادند که مردم را در بار اصلاح پذیری نظام و در حقیقت ماهیت آن، فریفت.

محور گفتار آنان دو مضمون «جامع مدنی» و «حکومت قانون» بود. مردمی که دنبالشان رفتند، توجه نکردند که جامع مدنی پدیده ای نیست که قرار باشد کسی تأسیس کند، همان چیزی است که معمولاً به آن جامعه میگویند و ذکر صفت مدنی، فقط موقعیتش را در برابر دولت تعریف میکند. دومی هم که حکومت قانون باشد، از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی برقرار بود، به عنوان حکومت قانون شرع. خلاصه اینکه داستان تحصیل همان حاصلی بود که میخواستند از دستش بگریزند. متأسفانه انتقاد درستی از اینها نشد. البته در نهایت پنب دمکراسی اسلامی زده شد، ولی به کندی بسیار. نگاه معیوب تاریخی و انقلاب مدارشان هم که اصلاً مورد توجه قرار نگرفت.

ولی فقط مردم ایران قربانی این ترفند نبودند، رقبای اصولگرا نیز که پیشی گرفتن حریفان را میدیدند، به ناچار خون دل میخوردند و دم برنمیاوردند. بیرون راندن دگراندیشان از حوز رأی گیری، کار آسانی بود و با شراکت همین اصلاح طلبان انجام گرفته بود، ولی بیرون راندن گروه اخیر از حوز قدرت ممکن نبود. بخصوص که به نظام خدمت میکردند، نه فقط با به میدان آوردن مردم و منحرف ساختنشان از رفتن به راه تغییر رژیم، بل با عرض چهر دنیاپسند به مخاطبان خارجی رژیم و در صدر آنها دول غربی. این یکی هنوز هم ادامه دارد.

تا اصلاح طلبی به اغماً نیافتاده بود، اصولگرایان نتوانستند به خود بیایند و به نوب خویش راهی برای فریفتن مردم پیدا کنند. ولی یکی دو سالی است که راهشان را پیدا کرده اند و به طور منظم به

تبلیغات مشغولند. تبلیغاتی که محورش ایرانگرایی است و اگر حریفانشان از عشق مردم به آزادی سؤاستفاده میکردند اینها عرق ایرانخواهی ملت را موضوع بهره برداری قرار داده اند. زرافۀ ما اینجاست.

توضیح مطلب را باید بسیار دورتر از موضوع اصلی شروع کنم تا پرسپکتیو درست روشن بشود.

تاریخ ایران تداوم سیاسی نداشته است. برش آن به قبل و بعد از اسلام، مهمترین نقطۀ گسست است. البته در این باب، بیشتر راجع به مذهب حرف زده میشود، به دلیل بارز تغییر مذهب غالب ایرانیان، ولی درد اصلی از دست دادن عظمت سیاسی است و سقوط دولت ایران. اگر شاهد اینهمه تأکید بر نقش فرهنگ در تاریخ ایران هستیم و حتی برخی تا بدانجا پیش میروند که ایران را ـ به نادرست ـ قبل از هر چیز مجموعه ایٍ فرهنگی میشمارند، به دلیل همین اصرار بر یافتن تداوم است. طبعاً زبان فارسی که به هر صورت در امتداد پارسی باستان و میانه قرار دارد، در کانون این گفتار قرار میگیرد، زیرا تغییر مذهب، میدانی به جستجوی تداوم فرهنگی نمیدهد. اما در هر حال، سخن اصلی مربوط است به سیاست، فاجعۀ بزرگ، سقوط امپراتوری ایران است و تداوم فرهنگی بئس البدل تداوم سیاسی است. یکی از محور های ثابت گفتار های تاریخی که در جستجوی تداوم است، این رفت و آمد بین سیاست و فرهنگ است.

این وضعیت باعث شده تا برنامه های سیاسی فاشیستی که وجه اشتراک و پایه شان، احیای گذشته ای آرمانی است، در برابر انتخابی دوگانه قرار بگیرند: یا زبان و ایران باستان، یا مذهب و ایران بعد از اسلام. اینرا هم یادآوری کنم که در ایران، ارجاع به اسلام یعنی ارجاع به تشیع، نه چیز دیگر. به هر صورت، فاشیسم مطلق گراست و در پی حذف هر آن چیزی است که گفتارش را مخدوش میکند. فاشیسم باستانگرا، تمایل به حذف اسلام و احیای عظمت باستان دارد؛ فاشیسم اسلامگرا هم در مقابل هر ارجاعی به ایران باستان را مردود میداند و اسلام را ضامن اصالت میشمرد. خط برش، سقوط امپراتوری ساسانی است.

فاشیسم ایرانگرا، هیچگاه از نظر سیاسی نقش جدی بازی نکرده است، ولی برادر کوچکش، چهل سال است که در کشور ما مستقر گشته است. پایۀ این یکی، بر مطلق کردن ارزش مذهب اسلام است. پس چگونه میتواند محض جلب مردمی که دلبستگی شان به ایران با هیچ دلبستگی

دیگر قابل مقایسه نیست، از مضمون ایرانگرایی استفاده نماید؟ چطور میتواند تداوم را، تداوم سیاسی را که اصل است، برقرار سازد؟

داستان جالب است و پیچیده تر از مورد لیبرالیسم قلابی اصلاح طلبان. اینجا در وهلۀ اول و چنانکه طبیعت رژیم اقتضأ میکرده، وجه مذهبی مورد توجه قرار گرفته و سپس وجه سیاسی به آن علاوه گشته. مخلوط جالبیست و مراجعش، مانند مقالات و ترجمه های روز، دم دستی نبوده تا منبع الهام هر روزنامه نگاری قرار بگیرد. بافت گفتار هم قدری پیچیده تر از سر هم کردن مضامین ابتدایی و سپس تفسیر به اقتضای روز آنهاست. به هر صورت میارزد که از نزدیک به آن نگاهی بکنیم.

در اینجا، چنانکه از پیروان حکومت امروز ایران انتظار میرود، تشیع حلقۀ واسط شده. ولی با یاوری گرفتن از گفتاری که مطلقاً خارج از حوزه های روحانی تدوین گشته است. گفتاری که حق تألیفش به هانری کربن میرسد. او بود که با تحقیقات وسیعی که در باب متافیزیسینهای ایرانی و در صدر آنها سهروردی انجام داد، باب این خط فکری را که تشیع عوامل بسیاری را از زرتشتیگری به وام گرفته و آنها را در جامۀ اسلامی عرضه نموده، گشود. کار های او به واسطۀ شاگردان ایرانیش که نصر و شایگان شاخصترین آنها بودند و در کنارشان اسم فردید را هم میتوان آورد و از صف دومشان حداد عادل را نیز نام برد، در بین اهل فلسفۀ ایران شناخته شده است. اهمیتی که وی برای تفکر متافیزیک در ایران قائل بود و در قالب آثار متعددش به دنیا نشان داد، برای ایرانیان بسیار مغتنم بود. ولی از این گذشته، یکی از جذابیتهای اصلی پژوهشهای وی، بارز کردن وجهی از تداوم فرهنگی در تاریخ ایران بود که ناشناخته بود و اگر هم کسی به آن اشاره ای نموده بود، اینبار به طرزی بارز و چشمگیر به همه عرضه میگشت. این بخش از جاذبۀ گفتار او، برای غیر ایرانیان چندان مهم و حتی شاید مرئی نبود، ولی در ایران مهم شمرده میشد.

این ستون فرهنگی اصلی گفتاری است که اصولگرایان ساخته و پرداخته اند و به تبلیغش مشغولند. ولی کار به این ختم نمیشود. هدف اصلی کار سیاسی است. احیای امپراتوری اسلام، هیچگاه در ایران شیعه مد نظر نبوده و از یکی دو نظریه پرداز نظیر شیخ جمال و نمونه های مسخره ای نظیر فدائیان اسلام که بگذریم، اگر هم صحبتی از اتحاد اسلام بوده که بوده، از برقراری امپراتوری اسلام نبوده است. وقتی سیاست مد نظر باشد، صحبت جز از احیای شاهنشاهی ایران نمیتواند باشد. در اینجا، به طرزی دور از انتظار، میراث فاشیستهای ایرانگرا که دوران پیدایش و رشد آنها به سالهای بیست

شمسی بازمیگردد، ولی پس از آن هم حیاتی حاشیه ای و پراکنده داشته، مورد استفاده قرار گرفته است: با تکیه بر احیای قدرت منطقه ای کشور به دست جمهوری اسلامی و قرار دادن ایران امروز در امتداد ایران باستان که برای ایرانیان مرجع عظمت سیاسی است. احیای عظمت سیاسی که پادشاهان پهلوی مدعیش بودند و از عهده برنمیامدند، در اینجا دوباره نو شده، البته با پشتوانه ای جدی.

این گفتار اصولگرایان که سپاه پاسداران در ترتیب و ترویجش نقش عمده بازی میکند و اصلاً شاید در دل خود این نهاد پخته شده، گذشته از پیچیدگی نسبی در مقایسه با خزعبلات اسلام دمکراتیک اصلاح طلبان، این امتیاز عملی را بر حریف خویش دارد که اصلاً صحبتی از دمکراسی و این قبیل مسائل که در نظام فعلی قابل تحقق نیست، در میان نمیاورد و حتی برعکس، پس زدن و خوار شمردن دمکراسی و نمایندگان تاریخی طرز فکر لیبرال و در صدر آنها، مصدق را در دستور کار دارد که از شاخصهای هویتی مهم اسلامگرایان است. یعنی با ماهیت نظام فعلی که فاشیستی است، هماهنگی کامل دارد. مهمتر از این نکته، آنچه که وعده میدهد، واهی نیست. افزایش قدرت منطقه ای ایران، با وجود مقاومتهایی که ایجاد کرده و در هنگام رشد قدرت هر واحد سیاسی رخ مینماید، امریست واقعی، نه خیالی.

توجه داشته باشیم که این توسعه، اصولاً نه به نام ایران بزرگ انجام میگیرد و نه به نام تشیع. حکومت فعلی نمیتواند ایران باستان را رسماً مرجع تاریخی خود بخواند. مخالفانش از تشکیل هلال شیعی سخن میگویند، ولی سخنشان نادرست است، چون ماهیت این توسعه سیاسی است، نه مذهبی و حرکتش متوجه است به مبارزه با امپریالیسم آمریکا و با اسرائیل. حاصل روشن و بارز کار – در عمل – گسترش نفوذ کشور ایران است، کشوری که در دست اسلامگرایان است. به هر صورت، توسعه تشیع نیست. در این میان نه بر شمار شیعیان افزوده شده، نه اهل سنت مجبور به پیروی از فقه شیعه گشته اند.

این یادآوری بی مورد نخواهد بود که سؤاستفاده فاشیسم مذهبی از ایراندوستی مردم، امر جدیدی نیست. از حرکت اول خمینی در سال چهل و دو که کاپیتولاسیون را هدف گرفت، تا انقلاب اسلامی که نفوذ آمریکا را به چالش کشید و تا جنگ ایران و عراق و تا دعوای اتمی و تا دعوای موشکی، همه جا اسلامگرایی بوده که از ناسیونالیسم ایرانی توان گرفته و بهره برده، نه بر عکس. حال رسیده ایم به رشد و نظم یافتن گفتاری که قرار است این بهره برداری را به طور سیستماتیک توجیه کند.

اشاره کردم که یکی از نقاط قوت این گفتار، طبعاً از دید حکومت، هماهنگیش با ماهیت نظام اسلامی است و اینکه بر خلاف یاوه های اصلاح طلبان، موجد هیچگونه تنش سیاسی نمیشود. ولی در اینجا سؤالی رخ مینماید: امکان اینکه گفتار مورد بحث، تبدیل به گفتار غالب نظام موجود بشود، چقدر است و اگر بشود چه پیامد هایی خواهد داشت؟ سؤال به طرحش میارزد چون درست است که شروع کار به ترتیب حساب شده و سازمانی انجام گرفته است، ولی هیچ معلوم نیست که کنترل تحولش هم بتواند با اختیار تمام صورت بپذیرد.

غالب شدن این گفتار جدید، در حکم تبدیل فاشیسم مذهبی امروز به نوعی فاشیسم ملی ـ مذهبی خواهد بود. این کار از وصله پینه ایدئولوژی فراتر میرود و تغییر بنیادی آنرا لازم میاورد و به دلیل اهمیت ایدئولوژی در رژیمهای توتالیتر، کمابیش در حکم تغییر رژیم یا لاقل تغییر هویت آن خواهد بود. چنین تحولی محتمل به نظر نمیاید، چون تمامی ساختار سازمانی رژیم، بر اساس برتری عملی اسلام بنا شده است و پرسنل خدمتگزارش بر گفتار اسلام مدار اختیار دارد، نه به تشیع کربنی و سخنانی که کمابیش باید پان ایرانیستی خواند. اینجا نهایتاً تفاوتی با مورد اصلاح طلبان در میان نیست. کار ممکن نیست.

تا آنجا که به ثمرات ناخواسته کار مربوط است، تصویری مبهم و به همان نسبت کلی را میتوان در نظر آورد. این گونه استفاده از مضامینی که اصلاً و اصولاً هیچ سنخیتی با گفتار رسمی و هویتی رژیم موجود ندارد، خواه ناخواه همان تأثیری را خواهد داشت که که گفتار اصلاح طلبان ـ این بار هم بر خلاف خواستشان ـ داشت. یعنی رواج دادن مضامینی که مقبول مردم است، ولی با نظام اسلامی تضاد وجودی دارد. فرسایش گفتار رسمی حکومت اجتناب ناپذیر خواهد بود. مردمی که به هر صورت، دستشان از تولیدات فرهنگی اصیل کوتاه مانده، از ورای همین گفتار های دستکاری شده، با مضامینی که اصولاً طالبند ولی توان ندارند تا به تنهایی در قالب مناسب و منسجمشان بریزند، هر چه آشناتر و خوگیرتر خواهند شد و باید امیدوار بود که بدین ترتیب، برای پذیرش صورت اصیل آنها که از منابع دیگر بدانها عرضه خواهد شد، هر چه آماده تر گردند.

این گفتار ها درست مثل دارو هایی عمل میکند که تأثیر مثبتشان سریع است ولی عوارض نامطلوب و جانبی شان در دراز مدت ظاهر میگردد. کسی نمیتواند از آنها فقط درمان بگیرد و از عوارض احتراز کند. به هر صورت نظام اسلامی، مدتهاست که از بابت ایدئولوژی به

حالت نزع افتاده و ناچار است چیزهایی عرضه کند که موقعیتش را به هر قیمت تقویت نماید. از بابت کشورداری که کاری ممکن نیست، میماند گفتار درمانی هایی که شاهدیم. به هر صورت، مرگش هم مقدر است و هم حق است. موانعی که قرار است مرگش را کند نماید، نشانه هایی هم هست بر راهی که به هر صورت میپیماید.

ولی تا به آنجا برسیم فرصت هست. باید توجه داشته باشیم که این گفتار نو نوار، امکانات قابل توجهی برای جلب مردم ایران و بسیجشان حول نوعی ایرانگرایی قلب دارد که میتواند مدت مدیدی باعث دردسر همه بشود ـ تازه در ابتدای کار قرار داریم. تحلیلی که مکانیسم کار را برای همگان روشن سازد و هشداری که دادنش که بدون اتکأ به تحلیل ارزش چندانی ندارد، لازم و حتی فوری است. یادآوری میکنم: کلاهبرداری قبلی، با تمام سادگی کار و آماتوری و بی قابلیت بودن دست اندر کارانش، بیش از بیست سال وقت ما را هدر داد. این بار، اگر کار سر بگیرد، ممکن است رکورد قبلی را بشکند. نزد ایرانیان، جاذبۀ ایرانگرایی با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست و قدرت آن، حتی برای کسانی که به وجود و اهمیتش آگاهند، همیشه قابل تصور هم نیست. ممکن است برخی از سر ناسیونالیسم، به گفتاری که از نظر گذراندیم، روی خوش نشان بدهند و پیش خود بگویند قدرت داشتن، حتی اگر تابع خواست ما نیست، بهتر از آزادی داشتن است، یا لااقل واقعبینانه تر است ـ بخصوص اگر در معرض تهدید مدام هستیم. فراموش نکنیم که تهدید خارجی بزرگترین پشتیبان این ایرانگرایی قلب است. طی تاریخ بسیاری انتخابی مشابه کرده اند، ولی به تجربه میدانیم که عاقبت خوشی نداشته اند.

اگر کسی خیال میکند که توسعۀ قدرتی که با یک گفتار فاشیستی دورگه توجیه شود، گره از کار خودش و ملتش باز میکند، خود داند. ولی اگر کسی آگاه است که گره کار فقط با آزادی گشوده شدنی است، باید تکلیف خود را از حالا روشن کند. بعداً بهانۀ «نمیدانستیم» از کسی پذیرفته نخواهد بود.

رامین کامران

۲۸ آوریل ۲۰۲۰، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۹

برگرفته از سایت (iranliberal.com)